

پس از گذشت بیست و چهار سال از قتل «ارنستو چه گوارا» در بولیوی، یک مأمور سازمان سیا چگونگی ماجرا را بازمی‌گوید.

این مرد مرموز که تاکنون در برابر دوربین خبرنگاران قرار نگرفته «فلیکس رامون مدینا»^۱ نام دارد. او گاهی خود را «فلیکس رامون» و زمانی «ماکس گومز» نامیده است.

در کتابی که به تازگی درباره سازمان جاسوسی آمریکا-با سانسور بخشهای زیادی از آن-انتشار یافت و در ردیف کتابهای پر فروش قرار گرفت، به این جاسوس اشاره می‌شود. در این بخش از کتاب، نام وی حذف شده و جای آن سفید مانده است.

نام واقعی او «فلیکس رودریگز مندیگوتیا»^۲ است. در سال ۱۹۸۷ در جریان رسیدگی یک پرونده قاچاق اسلحه به وسیله دولت آمریکا برای مخالفان ساندنیست‌های نیکاراگوئه، برده از این چهره مخفی برداشته شد.

«رودریگز» مجبور شد به عنوان شاهد در مقابل کمیسیون رسیدگی ظاهر شود با مدالی بر سینه که سیا در موارد نادری برای شهادت در انجام مأموریت به جاسوسانش اهدا می‌کند. این کویایی که اکنون ۴۹ ساله است، از ۱۷ سالگی به مأموریت برای دولت آمریکا بر علیه



Todeskandidat Guevara (M.), Kronzeuge Rodriguez (I.): „Sieg der Revolution“

کمونیسم می‌جنگد. در سال ۱۹۶۱ هنگامی که آمریکاییها مهاجران کوبایی را مسلح و بر علیه دولت کاسترو بسیج کرده بود، او نیز در میان آنها بود. پس از آن نیز در آمریکای جنوبی، ویتنام و ال سالوادور به شکار دشمنان اربابانش مشغول بود. اکنون این مزدور و اجیر دولت اجازه دارد به بازگویی ماجرا پردازد.

«رودریگز» همان جاسوسی است که پزشک و انقلابی آرژانتینی-کوبایی «ارنستو چه گوارا» را در جنگلهای بولیوی تعقیب، دستگیر و برای آخرین بار بازجویی نمود. آیا هم او بود که بزرگترین قهرمان کوبا را به قتل رسانید؟

در کتابی که وی به نام «جنگجویان در سایه» در توجیه اعمال خود به تازگی انتشار داده است جمله‌ای نوشته است که دلیلی بر درستی این گمان است. او می‌نویسد: «بر روی شلوارم لکه‌های تیره‌ای از خون چه گوارا بر زمینه سبز و خاکی رنگ پارچه وجود داشت.»

در این زمان که حکومت تک‌حزبی فیدل کاسترو برای حفظ حیات خود تلاش می‌کند و کوبایی‌های مهاجر در کنگره‌ای در پاریس، پایان کمونیسیم در جزیره را آرزو می‌کنند این مأمور سابق سیا در کتابش ادعا می‌کند که قاتل چه گوارا نبوده و لکه‌های خون چه گوارا در هنگام حمل جسد به درون هلیکوپتر بر روی انیفورمش ریخته است و ادعا می‌کند که شخص دیگری چه گوارا را هدف قرار داده است.

«رودریگز» در برابر تلویزیون مکزیک، جزئیات واقعه‌ای را که در روز نهم اکتبر ۱۹۶۷ در آبادی کوچکی در جنگلهای «لاس هیگوراس»^۲ روی داد، شرح می‌دهد.



Guevara-Leiche, Betrachter: Hände in Formalin

در این زمان عملیات پارتیزانی که از قلب قاره، انقلاب را به درون مرزهای بولیوی آورده و برای ایجاد «وینتام‌های بی‌شمار» مبارزه می‌کرد به شکست انجامیده بود. چه گوارا با گذرنامهٔ تقلبی، سر تراشیده و عینک به بولیوی وارد شده بود ولی نه اسلحه‌ای در اختیار داشت و نه از حمایتی برخوردار بود. مهم‌تر از همه این که سرخپوستان ساکن این منطقه که به زبان «کوچوا»^۱ سخن می‌گویند قادر به درک پیام این انقلابی حرفه‌ای نبودند. حتی کمونیست‌های بولیوی از کمک به او سرزدند. «گوارا» تمام این مسایل را به دقت در خاطرات خود نقل کرده است. بلافاصله پس از این که چه گوارا موفق به تشکیل گروهان پارتیزانی خود گردید دولت بولیوی با کمکهای عظیمی از جانب «ریچارد هلمز» رئیس سیا وی را سرسختانه مورد تعقیب قرار داد و کوبایی‌های مهاجری که به خدمت سیا درآمده بودند عهده‌دار عملیات جاسوسی گردیدند. ظاهراً به این دلیل که اتباع آمریکا قانوناً حق دخالت در این امر را نداشتند.

سازمان سیا گروه‌های بسیاری را برای آموزش تکاوران بولیوی گسیل داشت. در سال ۱۹۶۷ گروه ۵۵ نفری پارتیزانی چه گوارا به کلی محاصره و درهم شکسته شد و تکاوران بولیوی، چه گوارا را با دو نفر از رفقاییش دستگیر کرده و به «لاس هیگوراس» آوردند.

در این جا بود که «رودریگز» کوشش نمود از «گوارا» بازجویی به عمل آورد. «گوارا» مجروح و به بند کشیده روی نیمکتی در مدرسهٔ کوچکی افتاده بود. صحنه‌ای که «رودریگز» از برخوردش با «گوارا» ترسیم می‌کند از این قرار است: «گوارا آمده‌ام که با تو صحبت کنم.»

رهبر مبارز با غرور نگاهی به او می‌اندازد و می‌گوید:
«کسی از من بازجویی نمی‌کند.»

«عقاید ما با هم مختلف هستند. آیا من شما را تحسین می‌کنم شما در کوبا صاحب قدرت بودید اما به خاطر آمال خود به این جا آمدید. به همین دلیل ما یلم با شما صحبت کنیم.»
گوارا او را مدتی قریب به یک دقیقه نگاه کرده و پس از آن از او می‌خواهد که بندهایش را باز کند.

«نینو دِ گاسمن»^۵ خلبان هلیکوپتری که کشته شدگان «لاس هیگوراس» را حمل می‌نمود از «رودریگز» خواسته است که از او و «گوارا» عکسی بردارد. رودریگز می‌گوید: «دوربین را عمداً دستکاری کردم تا عکسی که برمی‌دارد خراب شود.» ولی دوربین خودش را می‌دهد که با آن از او و «چه گوارا» عکسی بردارند. «رودریگز» می‌گوید: «می‌خواستم که سیاتنها یک عکس از «چه گوارا» در آن روز داشته باشد تنها عکسی که «چه» را زنده در روز اعدامش نشان می‌داد.»

در این عکس «رودریگز» در کنار کاندیدای مرگ قرار دارد. «رودریگز» می‌گوید پس از آن مشغله فراوانی داشتم «کارهای جاری پلیس مخفی» این کارها عبارت بودند از عکسبرداری از دفتر خاطرات «چه گوارا» اصل این دفتر را آنتونیو آرگداز^۶ وزیر کشور آن زمان بولیوی که او نیز مزدور سیا بود بعدها به کوبا رسانید. چه گوارا خواست که با خانم معلم دهکده مذاکره بکند. او می‌گوید: «ترسیده بودم و انتظار داشتم که با یک انسان بی‌رحم مواجه شوم، ولی او ظاهری دل‌چسب و نگاهی ملایم و طنزآمیز داشت. برای من غیرممکن بود که به چشمهایش نگاه کنم» گوارا به لفتی که به غلط روی تخته سیاه نوشته شده بود اشاره کرد و گفت در کوبا هیچ مدرسه‌ای مثل این وجود ندارد. ما چنین جایی را زندان می‌نامیم. فرزندان دهقانان چگونه می‌توانند در این‌جا بیاموزند. «چه گوارا» با «رودریگز» در مورد مفهوم انقلاب در بولیوی صحبت کرده است و این که بولیوی را به خاطر فاصله زیادش با ایالات متحده آمریکا به عنوان نقطه آغاز شورش در قاره انتخاب کرده است.

۱۵۰

به گمان «رودریگز»، «چه گوارا» از رفتار دولت کوبا ناراحت بوده است زیرا که با او جنگنده‌های فرسوده را همراه کرده بودند و حتی یک دستگاه بی‌سیم هم نداشته و پیامهای رمزی برای او از طریق رادیوها و اونا پخش می‌گردید و این پیامها را می‌بایست از طریق نامه‌های رمزی که به سفارتخانه‌های کوبا در مکزیک رد می‌کرده است پاسخ دهد. «رودریگز» ادعا می‌کند:

«رژی دبره باعث کشف محل اقامت چه گوارا در بولیوی گردیده است. همچنین جنجالی که به خاطر دادگاهی کردن «رژی دبره» در بولیوی در سطح جهانی برپا شد باعث عصبانیت نظامیان بولیوی گردید. گمان می‌برم که همین باعث شد که آنها «چه» را به قتل برسانند.»

«از طریق تنها سیم تلفنی که در «لاس هیگوراس» وجود داشت به من دستور داده شد که «چه گوارا» را از بین ببرم. ولی دستورات دولت من در ایالات متحده آمریکا مبنی بر این بود که به هر قیمتی او را زنده دستگیر کرده و به پاناما بفرستم.» وی دستور قتل را به سرهنگ «زنتنو»^۷ ابلاغ می‌کند...

«ما فقط مستشار بودیم». دستور دولت بولیوی انجام شد و در ساعت ۱۲/۵ «خولیو کورتز»^۸ به اتاقی که رودریگز در آن در حال عکسبرداری از دفترچه خاطرات چه گوارا بود وارد شده و می‌پرسد: «سرکار زندانی را کی اعدام می‌کنید؟ در رادیو اعلام کرده‌اند که جراحات او به مرگش منجر شده است.»

رودریگز می‌گوید: «پس از این برایم روشن شد که راه دیگری وجود ندارد و چاره‌ای ندارم جز این که دستوری که به من داده‌اند به دیگران ابلاغ کنم.»

رودریگز می‌گوید: «نزد چه گوارا رفتم و گفتم متأسفم، دستور است.» او صورتش سفید شد و گفت همینطور بهتر است، مرا نمی‌بایست زنده دستگیر می‌کردند. رودریگز ادعا می‌کند که چه گوارا پسر خود را به وی بخشیده و گفته است «به فیدل بگو که به زودی پیروزی انقلاب را در آمریکای لاتین به چشم خواهد دید و اگر می‌توانی به زخم بگو از دواج کند و سعی کند خوشبخت بشود.» رودریگز ادعا می‌کند که پس از این هم‌دیگر را در آغوش گرفتیم و وداع کردیم. وداع یک انقلابی که در سراسر گیتی تحسین و وحشت برمی‌انگیخت با یک کوبایی با نام مستعار «کرم» مزدور نفرت‌انگیز آمریکا.

از طریق منابع دیگری نیز گزارش این جاسوس تأیید شده است. دو جاسوس سابق سیا «مارجتی»^۹ و «مارکز»^{۱۰} در کتابی که دربارهٔ سیا نوشته‌اند شرح می‌دهند که گزارش «رودریگز» به فرماندهی سیا در مورد آخرین لحظات چه گوارا پراحساس و متأثرکننده است. آنها می‌نویسند «فلیکس رودریگز» به وضوح «چه گوارا» را تحسین می‌نموده و متأسف بوده از این که او را دستگیر کرده و روانهٔ مرگ نموده است. پس از پیروزی کوبا، «چه گوارا» که با صدای گرفته‌اش اعلام نمود «تاریخ از این پس باید فقیران قارهٔ آمریکا را به حساب بیاورد» تبدیل به حماسهٔ انقلاب گشت. این هم‌رزم فیدل کاسترو که در تمام طول عمرش گرفتار بیماری تنگی نفس بود تبدیل به نمونه و مظهری برای جوانان شورشگر سراسر جهان شد. در «لاس هیگوراس» تمام پوکه‌های گلوله‌هایی که به «چه گوارا» شلیک شده بود به دقت جمع‌آوری گردید. ساختمان مدرسه‌ای که «چه گوارا» در آن زندانی بود آتش زده شد و جنازه او مفقود گردید. اما پیش از اعدام به گفته «رودریگز» حادثهٔ غریبی اتفاق افتاد. اعدایی که به عهدهٔ سرگروهیان «تیران»^{۱۱} بود. «رودریگز» دستور داد که فقط از گردن به پایین را هدف قرار دهند. می‌بایست آنطور وانمود کرد که «چه» در هنگام جنگ مورد هدف قرار گرفته است. «تیران»

ترسیده بود. «چه گوارا» به او گفته بود: «ترسید، ساده است شما فقط یک انسان را به قتل می‌رسانید.» «تیران» با دو گلوله کارش را انجام داد و به عنوان پاداش از رودریگز، پپ چه گوارا را دریافت کرد. سربازان جسد را به پایه هلیکوپتر بستند و در آخرین لحظه کشیش سر رسید. رودریگز می‌گوید در یک لحظه فکر کردم که پروانه هلیکوپتر سر کشیش را خواهد برد. قبل از این که هلیکوپتر پرواز کند کشیش مراسم مذهبی را برای جسد کسی که به مذهب اعتقاد نداشت، انجام داد.

برخلاف قرار قبلی به خلبان هلیکوپتر دستور داده شد به جای رفتن به پایگاه دورافتاده نظامی در فرودگاه «فرالگراندا»^{۱۲} به زمین بنشیند. رودریگز می‌گوید از این دستور بسیار عصبانی شدم. در فرودگاه گروه بزرگی از خبرنگاران و تماشاچیان جمع شده بودند. بلافاصله پس از به زمین نشستن هلیکوپتر، رودریگز در میان جمعیت ناپدید شد. سرفرمانده نیروهای نظامی «ژنرال آلفردو»^{۱۳} دستور داده بود که سر چه گوارا را ببرند و در فرمالین نگهدارند که اگر فیدل کاسترو منکر قتل او شد آن را نشان بدهند. رودریگز می‌گوید خوشبختانه توانستم قانعش کنیم که چنین کاری مجاز نیست و پیشنهاد کردیم که تنها یک انگشت او را ببریم که اثر انگشتش را داشته باشیم. اوراندو دستور داد که هر دو دستش را ببرند و در فرمالین بگذارند و در وزارت کشور نگهداری کنند. بعدها «آرگوداز»^{۱۴} آنها را با خود به کوبا برد.

1. Félix Ramón Medina

2. Félix Rodríguez Mendigutia

3. Las Higueras

4. Queehua

5. Nino de Guzman

6. Antonio Arguedas

7. Zenteno

8. Julia Cortez

9. Marchetti

10. Marks

11. Terán

12. Vallergrande

13. Alfredo

14. Arguedas